



خبر خاتیر

مطالب این صفحه از سایت ها و وبلاگ های اینترنتی انتخاب شده است.



فعال حقوق کدام بشر؟

صبح به خیر خانم و آقای فعال حقوق بشری عزیز!

امیدوارم شب گذشته را خوب خوابیده باشی. می دانم که خیلی وقت نیست که با چشم های پف کرده از خواب بلند شده ای و قبل از هر چیزی به اتاق کوچک دختر یا پسر فسقلی شیطان سر زده ای و صورت آن فرشته کوچک را که در خواب هم لبخند می زند چنان بوسیده ای که انگار هیچ چیزی در دنیا مهم تر و گران تر از او نداری. می دانم که بعد از آن به حمام رفته ای و الان داری از سایش پوست صورتت با حوله ابریشمی نرم لذت می ببری.

می دانم که برای خودت چای یا قهوه ای داغ درست کرده ای و پشت رایانه ات نشسته ای و داری ایمیل هایت را می خوانی. حتماً الان داری ایمیل دوستات را در نیویورک می خوانی که از تو و دیگر اعضای فهرست ایمیلی همکاران حقوق بشری ات خواسته است تا در وبلاگت برای دفاع از یک قاتل یا تروریست یا متجاوز بی گناه دیگری که قرار است هفته دیگر اعدام شود، مطلبی بنویسی. من بمیرم برای آن قطره اشکی که با خواندن آخرین کلمه نامه دوست نیویورک نشین به گونه ات غلطیده است. من فدای آن دل نازک و طبع بشردوستانه تو بشوم!

می دانم که هیچ شغلی برای تو الان از این بهتر نمی شود که بدون دردسر سروکله زدن با مردم بی شعور توی اداره ها و دفترها و تاکسی ها و مغازه ها در همان خانه بنشیني و برای نجات قاتل های خوش تیپ و تروریست های لبخند بر لب و متجاوزان معصوم فعالیت کنی و هر ماه هم به

اندازه ی دوپست و پنجاه برابر آن کارگر یا کارمند ساده بدبخت! حقوق بگیری.

البته می دانم تقصیر تو نیست. تقصیر این ریال بی ارزش است که وقتی آن را از یورو تبدیل می کنی پف می کند و این همه زیاد می شود.

فقط خواستم بگویم که چند روز پیش یک هواپیمای قشنگ و شیک آمریکایی که برای آزاد کردن مردم افغانستان از آن مردهای ریشو و بدبو و کنیف طالبان دارد فداکاری می کند، شصت تا بچه افغانی چشم بادامی شیرین را دور از جون آن فرشته آرمیده کوچک تو به بهشت فرستاد؟ بعضی ها را بی سر، بعضی ها را بی دست، بعضی ها را با موه های سوخته و صورت جزاله شده.

البته اصلاً انتظار ندارم کاری بکنی یا چیزی بنویسی یا امضایی جمع کنی. وقت تو ارزشش بیش تر از این هاست و زندگی هم بالاخره همین است دیگر. روزی هزارها هزار آدم به دلایل مختلف به بهشت می روند و تو که نمی توانی برای همه شان کاری بکنی. تو فقط یک نفری و طبیعتاً باید خرج زندگی ات را هم دربیآوری و می دانم و می دانی که فعلاً نان توی دفاع از آدم کش های جذاب و چشم عسلی است!

امیدوارم که در این صبح قشنگ، دل نازکات را با این خبر تلخ نیاز زده باشم. ببخشید که چشمانت را برای خواندن این نامه در این صفحه سیاه پوشیده آوردم. من عزادارم، ولی تو باید به زندگی ات برسی. فقط وقتی برای سر زدن به اتاق کودک زیبایت می روی جای من هم بوسه ای بر گونه گل انداخته آن زیبایی خفته ات بزن.

